

سال جدید، سال عجیب

محمد به مدرسه نزدیک شده بود. از همان جلوی در مدرسه همه چیز با سال‌های قبل متفاوت بود. باید از تونل ضدعفونی کننده رد می‌شد و کفش‌ها و دست‌هایش را ضدعفونی می‌کرد. وارد حیاط مدرسه شد. همهٔ بچه‌ها ماسک زده بودند. به راحتی هم کلاسی‌ها شناخته نمی‌شدند. بعضی از دوستانش را از روی هیکلشان، بعضی‌ها را از صدایشان شناخت. بچه‌ها در گروه‌های سه چهار نفره با فاصله در حیاط مدرسه روبه‌روی هم حلقه زده بودند. از جنب و جوش و دنبال بازی‌های سال‌های قبل خبری نبود. ناظم مدرسه با دقت مثل پرستارها مواظب بود تا فاصلهٔ بین بچه‌ها کم نشود. چه سال تحصیلی عجیبی! نمی‌شد باور کرد. ویروس خطرناک بسیار کوچکی چهرهٔ مدرسه، چهرهٔ بچه‌ها و چهرهٔ دنیا را عوض کرده بود. قرار گذاشتند در سال جدید تحصیلی، با شیوه‌های جدیدی تدریس انجام شود. بعضی از درس‌ها را در مدرسه به صورت حضوری و بعضی دیگر را با روش از راه دور و مجازی یاد بگیرند. آن روز بچه‌ها به اتفاق معلم‌ها با هم مصمم و یک دل تصمیم گرفتند به هر قیمتی که شده، درس خواندن را ادامه دهند. با یادگیری و مطالعهٔ مضاعف هر طور شده به جنگ ویروس کرونا بروند و شکستش بدهند. محمد در دل آرزو می‌کرد، خوب درس بخواند و باسواد بشود تا روزی بتواند راه‌های درمان بیماری‌های سخت را کشف کند. او تصمیم خودش را گرفته بود.

علی اصغر جعفریان